

تاریخ بلعمی

سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ بلغمی: تاریخ و ادبیات ایران
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.
فروست: تاریخ و ادبیات ایران: ۴
شابک: 978-964-185-411-1
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل ایسن اثر در نشانی:
<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.
یادداشت: کتابنامه.
وضعیت فهرست‌نویسی: فپای مختصر
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۷۴۵۹

تاریخ و ادبیات ایران

تاریخ بلغمی



دکتر محمد دهنی



نشرنی

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



نشرنی

تاریخ و ادبیات ایران

۴

تاریخ بلعمی

دکتر محمد دهقانی

دستیار پژوهش نسرين خسروی

ویراستار فرشاد مزدرانی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۴

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ اکسیر

ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۱ ۴۱۱ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreney.com

معرفی مجموعه

مجموعهٔ تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه‌مندند و می‌خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی‌گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن‌تر برای مقایسهٔ تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسلهٔ این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و متفکر و نویسنده تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

مقدمه	۹
-------	---

گزیده و شرح متن

کیومرث یا گیومرت	۲۳
کیکاووس و سیاوش	۳۹
گشتاسپ و بخت النصر	۴۷
هرمز و بهرام چوبین	۵۱
بهرام چوبین و خسرو پرویز	۷۵
فتح مداین	۸۳
فرجام یزدگرد	۹۱
قتل ابومسلم	۱۰۱
منابع	۱۲۰

مقدمه

چیرگی درازمدت عرب‌ها بر خراسان از قرن اول اسلامی (هفتم میلادی) و، به احتمال قوی، سال‌ها پیش‌تر از آن آغاز شد که آخرین پادشاه ساسانی به‌دست شخصی یا گروهی از خود ایرانیان کشته شود.^۱ این واقعه در سال ۶۵۲ میلادی (۳۱ هجری) رخ داد و از آن پس اعراب بر سراسر خراسان و دیگر قلمروهای ساسانی مسلط شدند و فرمانروایی ساسانیان برای همیشه از دست رفت. زبان عربی به مرور در خراسان و سرزمین‌های مجاور آن گسترش یافت و به‌صورت زبان علم و ادب درآمد.

۱. خبر کشته‌شدن یزدگرد را طبری در تاریخ خود (۳۰۰:۴-۲۹۳) به چندگونه روایت کرده است. اما بلعمی، به نقل از منابع ایرانی یا به تعبیر خودش «کتب اخبار عجم» (۵۳۹:۳)، روایتی خلاصه‌تر و منسجم‌تر از این ماجرا به دست داده است که شرحش را در همین کتاب می‌خوانید.

گرایش روزافزون ایرانیان به اسلام هم موجب می شد که زبان عربی، یعنی زبان قرآن و حدیث، را گرامی بدانند و فرزندان خود را به فراگرفتن آن ترغیب کنند. بسیاری از موالی یا ایرانی زادگانی هم که میان عرب ها بزرگ شده بودند چنان به زبان عرب تسلط یافتند که در ادب عربی به شاعران و نویسندگانی بزرگ بدل شدند و با همان سلاح شعر و نثر عربی به مبارزه با تفاخر و برتری جویی اعراب پرداختند. لیکن کار آنان خود درواقع نوعی تفاخر به نیاکان و تجلیل از نژادگی خویش و تحقیر قوم عرب و حداکثر واکنشی منفی و قوم پرستانه در برابر قبیله گرایی عرب ها بود.

در میانه قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، این واکنش منفی دیگر رنگ باخته بود و اکثر ساکنان خراسان و دیگر نواحی ایران به مسلمانانی راست کیش بدل شده بودند. آنها به زبان مادری خود - فارسی - سخن می گفتند و شعر می سرودند، اما متون دینی و علمی را هنوز عموماً به زبان عربی می خواندند و می نوشتند.

در زمان سامانیان، تمدن اسلامی همسایه و رقیب سه تمدن بزرگ دیگر یعنی روم، چین، و هند بود. فاصله فراوان قلمرو سامانی از روم طبعاً مانع ارتباط نزدیک میان این دو سرزمین و مردمان آنها می شد، اما دو تمدن دیگر، یعنی چین و هند، درواقع همسایه شرقی سامانیان بودند. بااین حال، از مبادله تجاری که بگذریم، به نظر نمی رسد که سامانیان از حیث سیاسی و فرهنگی رابطه ای با این دو تمدن بزرگ داشته اند. حضور رقیبان و همسایگان مسلمان و قدرتمندی چون صفاریان در جنوب، ترکان در شمال و دیلمیان در غرب قلمرو سامانی

و صف آرایی در برابر آنها برای سامانیان چنان اهمیتی داشت که آنها را از توجه به سایر همسایگان و تمدن‌های دورتر منصرف می‌کرد. کشمکش فکری و کلامی و گاهی هم منازعه و دشمنی میان فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی، مخصوصاً دشمنی اسماعیلیان و عباسیان، نیز به حدی بود که مقدار زیادی از هم و غم حکومت‌های مسلمان را به خود مصروف می‌کرد.

ایران در آن روزگار بخشی از امپراتوری وسیع عباسیان محسوب می‌شد و مهم‌ترین نواحی آن زیر سیطره دو خاندان بزرگ سامانی و آل‌بویه بود. سامانیان بر ماوراءالنهر و خراسان (شامل بخش‌های وسیعی از کشورهای تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان و شرق ایران امروزی) فرمان می‌راندند و آل‌بویه بر ری و جبال و عراق (عمدتاً بخش‌های مرکزی و غربی ایران و بخش‌هایی از عراق امروز) حاکم بودند. این هر دو خاندان، گرچه بنا بر مصالح و منافع سیاسی‌شان خود را پیرو و فرمانبردار خلافت عباسی وامی‌نمودند، در واقع حکومت‌هایی خودمختار و مستقل بودند، چنان‌که گاهی خواست سیاسی خود را به خلیفه هم تحمیل می‌کردند.

در چنین احوالی بود که پادشاه سامانی، منصور بن نوح (ح: ۳۵۰-۳۶۵ ق / ۳۴۰-۳۵۵ خ) فرمان داد که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان اسلام، یعنی تاریخ الامم و الملوک، معروف به تاریخ طبری، به فارسی ترجمه شود. چنان‌که ادوارد براون در تاریخ ادبی ایران یادآور شده است، غرض سامانیان از ترویج زبان فارسی این نبود که زبان عربی را محدود یا تضعیف کنند. آنان در پشتیبانی از ادبیات عرب هم

بسیار سخاوتمند بودند. شواهد فراوانی از این پشتیبانی را در *یتیمه الدهر*، نوشته ابو منصور عبدالملک ثعالبی نیشابوری (م: ۴۲۹ ق/ ۴۱۶ خ)، می بینیم که در آن گلچینی از آثار مشهور زبان عربی فراهم آمده است (براون، ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۵۳۴).

علاقه سامانیان به زبان فارسی مسلماً تا حدی برخاسته از تعلق خاطر آنها به زبان مادریشان بود، ولی مال اندیشی سیاسی هم در این میان سهم مهمی داشت. سامانیان از نفوذ اندیشه های بدعت آمیز، مخصوصاً تعالیم اسماعیلیان (پیروان اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع)) در قلمرو خویش هراسان بودند و می کوشیدند اسلام سنتی را در میان عامه مردم که زبانشان عمدتاً فارسی بود تقویت کنند. نخستین حاصل کوشش آنان در این راه ترجمه *تاریخ طبری* به زبان فارسی بود.

چنان که از مقدمه عربی این ترجمه برمی آید، منصور بن نوح در سال ۳۵۲ ق/ ۳۴۲ خ به وزیر خود ابوعلی بلعی (م: ۳۶۳ ق/ ۳۵۳ خ) فرمان داد که *تاریخ طبری* را به فارسی ترجمه کند. مترجم در این مقدمه کوتاه شیوه کار خود را به اختصار توضیح داده است. او سلسله اسناد هر قصه و نام راویان را که طبری در تاریخ خود به تفصیل آورده است حذف کرده، و علاوه بر این، بخش هایی را از کتاب طبری کاسته یا بر آن افزوده است. خلاصه، صورت فارسی کتاب چنان است که، به گفته مترجم، هم رعیت و هم سلطان، یعنی عموم مردم، بتوانند آن را به آسانی بخوانند و دریابند (بنگرید به *تاریخنامه طبری*، ج ۱، ص ۲). روشن است که دانشمندان و عالمان خطه سامانی همه آن قدر

عربی می دانستند که مستقیماً به تاریخ طبری مراجعه کنند و از آن بهره گیرند. پس ترجمه فارسی برای آنها فراهم نیامده بود. مخاطبان ترجمه فارسی تاریخ طبری، در وهله نخست، مردم عادی یا «رعیت» کم سواد بودند که به فارسی سخن می گفتند و طبعاً آنچه را به این زبان نوشته یا نقل می شد آسان تر درک می کردند و از خواندن یا شنیدن لذت بیشتری می بردند. از سوی دیگر، امیر سامانی هم می خواست روایتی از تاریخ جهان و اسلام در اختیار رعایایش بگذارد که بستگی و افتخارات قومی و نژادی خاندان او و نیز مشروعیت دینی آنها را تأیید کند.

سامانیان مدعی بودند که از نسل بهرام چوین اند. بهرام چوین از سرداران نامدار ساسانی بود که در سال های ۵۹۰ و ۵۹۱ میلادی سر به شورش برداشت. خسرو پرویز او را شکست داد و بهرام گریخت و به خاقان ترک پناهنده شد و «چندی بعد ظاهراً به تحریک خسرو به قتل رسید» (کریستن سن، ۱۳۷۷، ص ۵۸۰). نیای سامانیان، که بنا بر ادعا از همان نسل بهرام چوین بود، در آغاز قرن دوم هجری به اسلام گروید و فرزندان او بعدها در روزگار مأمون عباسی (ح: ۱۹۸-۲۱۸ ق/ ۱۹۲-۲۱۲ خ) به حکومت بر شهرهای مهم خراسان گماشته شدند. سرانجام، اسماعیل بن احمد سامانی (ح: ۲۷۹-۲۹۵ ق/ ۲۷۱-۲۸۶ خ) پس از پیروزی بر عمرو لیث صفاری همه خراسان را به تصرف خود درآورد و مؤسس سلسله سامانی شد (فرای، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱).

سامانیان به ظاهر فرمانبردار خلفای بغداد و به اسلام سنتی پایبند بودند. در عین حال، آداب و شعائر ایرانی را هم ارج می نهادند و مشوق

علم و هنر و مروج شعر و نثر فارسی بودند. می شود گفت که در روزگار آنها آمیزه‌ای ملایم از علائق دینی و قومی فضا را برای پیشرفت مادی و معنوی ایرانیان آماده کرد. از این حیث، فرهنگ و تمدن ایرانی، به گفته اشپولر، «بی نهایت مدیون ایشان است» (اشپولر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۲).

کوشش برای درآمیختن دلبستگی‌های قومی و نژادی ایرانیان با آموزه‌های اسلام، از قضا، در ترجمه تاریخ طبری یا همان تاریخ بلعی کاملاً آشکار است. چنان‌که مثلاً گیومرت (کیومرث) از احفاد حضرت آدم و نوه شیث بن آدم به‌شمار آمده است (بنگرید به تاریخ‌نامه طبری، ج ۱، ص ۷۶). تلفیق افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن ایرانی و قهرمانان آنها با داستان‌ها و پیامبران قرآنی و توراتی ترکیب جذابی پدید آورده است که تاریخ بلعی را از حد ترجمه تاریخ طبری بسیار فراتر برده و به کتابی تازه بدل کرده است.

تنوع سبک و واژگان و حتی اختلاف و چندگانگی در تلفظ نام‌های خاص این تصور را پیش می آورد که تاریخ طبری را چند تن به مشارکت یکدیگر به فارسی ترجمه کرده‌اند و بلعی بر کار آنها صرفاً اشراف و نظارت داشته است و شاید خود نیز بخشی از کتاب را ترجمه کرده باشد. ضمناً نباید از نظر دور داشت که کاتبان و نسخه‌پردازان نیز قرن‌ها فرصت داشته‌اند که در ترجمه فارسی دست برند و آن را به تناسب دانش و سلیقه خود تغییر دهند. به هر حال، چون این ترجمه از قدیم به بلعی نسبت داده شده و به تاریخ بلعی شهرت یافته بهتر

است اکنون نیز به همین نام شناخته شود تا از تاریخ طبری متمایز باشد.

تاریخ طبری یا تاریخ الامم و الملوك را ایرانی دیگری، به نام محمد بن جریر که از اهالی طبرستان بود، در اوایل قرن چهارم هجری تألیف کرد. طبری برای گردآوری روایات مختلف و تدوین این کتاب پرحجم رنج بسیار کشید و به دنبال اسناد مکتوب یا اقوال راویان تا دورترین نقاط سرزمین‌های اسلامی سفر کرد و سال‌های درازی از عمر خویش را در این کار گذراند. او، در مقام دانشمندی مسلمان، پیش از هر چیز، می‌خواست همه نوشته‌ها و سخنانی را که به زندگی پیامبر و ظهور و گسترش اسلام مربوط می‌شد یک جا فراهم آورد و از آسیب پراکندگی و فراموشی برهاند. اما این را هم به عهده گرفته بود که تاریخ عالم را از آغاز خلقت گزارش کند و از این رو بخش مهمی از کتاب خود را به تاریخ ایران پیش از اسلام و سرگذشت پادشاهان اساطیری و تاریخی آن تا پایان سلسله ساسانی اختصاص داد.

در گزینش و گزارش این روایت‌ها، تنها معیار طبری نقل دقیق و بی‌کم‌وکاست خوانده‌ها و شنیده‌هایش است. به همین سبب پروایی نداشته است از این‌که اخبار باورپذیر و متکی بر شواهد عقلی و تاریخی را با خبرها و روایت‌هایی درآمیزد که نامعقول و گاه پر از ناسازگاری و تناقض‌اند. در ترجمه فارسی، بخشی از این روایت‌ها حذف و، در عوض، روایت‌های دیگری به متن افزوده شده‌اند. این کاست و فزودها در حوزه تاریخ ایران پیش از اسلام و پادشاهان عجم البته بیش‌تر و گسترده‌تر است. همین خود نشان می‌دهد که بلعمی یا

همکاران او به منابعی دسترسی داشته‌اند که طبری از آنها بی‌خبر یا به آنها بی‌اعتنا بوده است. در میان منابع بلعی، از ترجمه‌ها و نوشته‌های ابن مقفع و آثار کسانی چون زادویه بن شاهویه، بهرام بن مهران اصفهانی، موسی بن عیسی خسروی، و موبد موبدان فرخان یاد می‌شود که در تاریخ طبری نشانی از آنها نمی‌بینیم.

بعضی از رویدادهای مهم دوره اسلامی هم که طبری توجهی به آنها نکرده است در تاریخ بلعی به تفصیل ذکر شده‌اند. از آن جمله است داستان سرکوب زندیقان (زناده) در روزگار هادی عباسی (۱۶۹-۱۷۰ ق / ۱۶۴-۱۶۵ خ). اگرچه واژه زندیق در قرن دوم هجری بیش‌تر به مانویان و کسانی اطلاق می‌شد که کلاً منکر اسلام و به اصطلاح ملحد بودند، در قرن چهارم مفهوم آن ظاهراً آن‌قدر گسترش یافته بود که شیعیان اسماعیلی، یعنی دشمنان سرسخت خلیفه عباسی، را هم در بر بگیرد. به این ترتیب، تأکید بلعی بر نابودی زناده در عهد مهدی و هادی عباسی حاوی پیامی سیاسی و اعتقادی بر ضد اسماعیلیان هم هست که در عصر بلعی مهم‌ترین دشمن عباسیان و سامانیان به‌شمار می‌آمدند.

آمیزه شگرفی که بلعی از تاریخ افسانه‌ای ایران و داستان‌های قرآنی پدید آورده نشانه این هم هست که سامانیان تا چه حد از ایران پیش از اسلام بی‌اطلاع بوده‌اند. لحن تحقیرآمیز بلعی درباره زرتشت و این که او را شاگرد سرکش عَزِیر، یکی از انبیای بنی اسرائیل، دانسته است خوب نشان می‌دهد که سامانیان، دست‌کم به لحاظ دینی و اعتقادی، هیچ تعلق خاطری به فرهنگ ایران پیش از اسلام نداشته‌اند.

داستان سیاوش که در شاهنامه بسیار مفصل است در تاریخ بلعمی از دو سه صفحه فراتر نمی رود و با روایتی که فردوسی آورده است بسیار فرق دارد. زنی که به سیاوش دل می بازد در شاهنامه سودابه، دختر پادشاه هاموران، است اما در تاریخ بلعمی دختر افراسیاب و نامش نامعلوم است و جز در همان آغاز داستان، دیگر خبری از او نمی شنویم. آزمون سیاوش با آتش هم که گواه بی گناهی اوست در روایت بلعمی اصلاً نیامده است. در شاهنامه، وزیر نیکخواه افراسیاب، پیران و یسه، است که مایه نجات کیخسرو و مادرش می شود. اما در تاریخ بلعمی واسطه این کار یکی از سرهنگان افراسیاب به نام فیروز است. درباره همسر سیاوش و دختر افراسیاب نیز، که نامش در شاهنامه فرنگیس یا فریگیس است و شخصیتی فداکار و استوار دارد، در روایت بلعمی جز اشاره ای مبهم نمی بینیم. برادر مشهور افراسیاب، گرسیوز، که در شاهنامه دشمن اصلی سیاوش است، در تاریخ بلعمی به برسخان تغییر نام داده و مداخله او در قتل سیاوش به یکی دو جمله ناچیز خلاصه شده است.

اما گزارش بلعمی از سلطنت گشتاسپ قدری از فضای اسطوره ای فاصله می گیرد و به واقعیت تاریخی نزدیک می شود. حکومت گشتاسپ، پادشاه اساطیری ایران، مقارن است با حمله بخت النصر، پادشاه بابل، به اورشلیم یا بیت المقدس و به اسارت بردن یهودیان آن سامان و ویران کردن معابد ایشان. در این گزارش، کوروش، پادشاه بزرگ هخامنشی، در قالب یکی از فرماندهان سپاه گشتاسپ پدیدار می شود و یهودیان را از اسارت بخت النصر می رهاند و به فلسطین باز می گرداند. بخت النصر هم «مردی بزرگ» و «از نسل گودرز» و